

اشاره

برای هر چیزی، چه محسوس و چه معقول، شاخص و معیارهایی وجود دارد که شناخت آن معیارهایی تواند راهنمای هر کس در رسیدن به مقصد باشد. طبیعی است درباره اسلام و مسلمانی دقیق‌تر و مطمئن‌تر از کتاب وحی سراغ نداریم. مقاله حاضر، به اختصار و با استناد به برخی از آیات کتاب وحی، چندین معیار در شناخت فرد «مسلمان» ارائه و به بحث و بررسی این معیارها پرداخته است. امیدست که مفید فایده افتد.

معیار مسلمانی

علیجان کریمی *

«إن الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعیاً لست منهم فی شیءٍ إنما أمرهم إلی الله ثم ینبئهم بما كانوا یفعلون؛^۱ کسانی که در اثر اختلاف با یکدیگر، در دین خود پراکندگی پدید آورده و گروه گروه شده‌اند، تو در حزب و گروهشان نیستی و با آنان هیچ پیوندی نداری، کارشان فقط به خدا واگذار می‌شود، سپس آنان را به حقیقت آنچه کرده‌اند آگاه خواهد ساخت.»

مهم‌ترین مسئله کلامی در هر دین و مذهبی، معیارهایی است که با رعایت آنها می‌توان فردی را پیرو رسمی دین یا مذهبی خاص قرار داد. قرآن کریم به عنوان مهم‌ترین سند الهی دین اسلام، ضوابط مؤمن بودن به کیش اسلام یا مسلمان بودن را در ظاهر و باطن و در عرصه دنیا و آخرت از یکدیگر تفکیک نموده است. تفکیک ظاهر و باطن افراد از آن جهت است که جز خداوند علیم، کسی از درون آنان آگاهی ندارد.

* محقق و پژوهشگر علوم قرآنی، عضو مرکز معارف قرآن، دفتر تبلیغات اسلامی قم.

۱. انعام، آیه ۱۵۹.





قرآن کریم صرف اقرار به اصول اساسی اسلام را معیار مسلمانی می‌داند «... و لا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمناً تبتغون عرض الحياة الدنيا...»^۱ اگر کسی اظهار مسلمانی کرد، حق ندارید بگویید تو مؤمن نیستی و کافری، گرچه تا پیش از این ادعا در زمره کافران بوده باشد. به اتفاق مسلمانان همین که کسی بگوید «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله»، مسلمان است و از حقوقی همانند حقوق یک شهروند اسلامی بهره‌مند خواهد بود و جان و مال و آبروی او محترم است. تحقیق و تفحص از انگیزه اسلام آوردن کسی هم لازم نیست.

قرآن کریم تمامی پیروان خود را با همه درجات و مراتبی که در دینداری، ایمان و تقوا و سایر فضیلتها دارند، با خطاب تشریحی «یا ایهاالذین آمنوا» به طور یکسان مورد خطاب قرار می‌دهد. با نگاهی گذرا به قرآن کریم به وضوح پی خواهیم برد که این کتاب آسمانی با پیروان آیین اسلام و باورمندان به پیامبری حضرت محمد(ص) به عنوان آخرین سفیر الهی از سلسله پیام‌آوران وحی آسمانی به دیدهٔ سماحت و آسان‌گیرانه نگریسته است.

آنان که در عصر بعثت مخاطب «یا ایهاالذین آمنوا» یا مشمول «إنما المؤمنون إخوة...»^۲ یا «و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض...»^۳ قرار می‌گرفتند، چنین نبود که فرد فرد آنان عملاً پایبند به تمامی احکام شرعی بدون هیچ گناه کبیره یا صغیره‌ای باشند. جمله‌ای از آنان به تازگی وارد اسلام شده بودند که چندان از تعالیم اسلامی آگاه نبودند. پاره‌ای افراد نیز خطاهای بزرگ و کوچکی را مرتکب می‌شدند و حدود اسلامی برای تنبیه و مجازات چنین کسانی تشریح شد. همین افراد به توبه و بازگشت به راه خدا دعوت شدند «...و توبوا إلى الله جميعاً أيها المؤمنون لعلکم تفلحون».^۴

اما چنان نبود که با آنان سخت‌گیرانه عمل شود و حکم اخراج آنان از زمرهٔ مسلمانی و

۱. نساء، آیه ۹۴.

۲. حجرات، آیه ۱۰.

۳. توبه، آیه ۹۱.

۴. نور، آیه ۳۱.

جامعه اسلامی به خاطر ارتکاب خطایی ولو بزرگ صادر گردد. تعالیم اسلامی و ویژگیهای ذاتی اسلام اقتضا می‌کند برخورد مسلمانان با یکدیگر بر اساس اخوت، مدارا، تسامح و تحمل‌پذیری باشد.

ذاتیات اسلام

الف. وسعت نظر به پیروان خود

از منظر قرآن کریم حتی مشرکانی که با مسلمانان جنگیده‌اند، اگر از شرک و قتال با مسلمانان دست بردارند، باید با آنان کاری نداشت و در صورت نشان دادن علامتی مانند نماز و زکات که صحه بر مسلمانی آنان بگذارد، همانند سایر مسلمانان شهروند جامعه اسلامی به شمار می‌آیند و در حکم برادر دینی با سایر مسلمانان خواهند بود «... فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ...»^۱ پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات دهند در این صورت برادران دینی شما می‌باشند...»

پیامبر اسلام، پیامبر رحمت و بزرگواری، نگاهی کریمانه و آسان‌گیرانه به پیروان خود داشت. آن بزرگوار به صراحت فرمود: «بَعَثْتُ بِالْحَنْفِيَّةِ السَّمْحَةَ»^۲ من با دینی معتدل و بزرگمنش مبعوث شدم. و در جای دیگری فرمود: «أَحَبُّ الدِّينِ إِلَى اللَّهِ الْحَنْفِيَّةِ (الْحَنْفِيَّةِ السَّمْحَةَ)»^۳ محبوب‌ترین دین نزد خدا دینی است که معتدل و بزرگوارانه باشد.

ب. آسان‌گیری

انعطاف‌پذیری برنامه‌های اسلام نسبت به تغییر شرایط، موجب آن گردیده تا این آیین مقدس، چهره‌ای ملایم، انسانی، دلپذیر و مداراگر داشته باشد. آسان‌گیری این آیین الهی در تمامی برنامه‌های آن نمایان است. خداوند در تمامی احکام تشریحی آسانی را لحاظ نموده و

۱. توبه، آیه ۱۱.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۰۱. در اصول کافی به جای بعثت «بعثنی» آمده است:

الكافي، ج ۵، ص ۴۹۴.

۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵.





در هیچ حکمی سختی را قرار نداده است «... یرید الله بکم اليسر ولا یرید بکم العسر...»^۱ اگر عمل به حکمی از احکام با شرایط دشواری مقارن شود تخفیف شامل حال مکلف شده و به اندازه مقدرات او عمل به تکالیف را خواسته است «... یرید الله ان یخفف عنکم ...»^۲ قرار گرفتن تیمم به جای وضو و غسل در شرایط بیماری، سختی و بی‌آبی، قرار گرفتن کفارات و اعمال جایگزین عبادی و اقتصادی به منظور جبران خطاها، معاف شدن ناتوانان و بیماران از انجام تکالیف سخت و دشوار، همه و همه نمونه‌هایی از آسان‌گیری و سماحت دین اسلام است. قرآن کریم دین اسلام را ادامه‌آیین ابراهیم دانسته که از ویژگیهای آن حنیف و معتدل بودن آن است.

قرآن کریم اموری را که به شدت حرام کرده خوردن از مردار، خون، گوشت خنزیر، به هنگام ضرورت و ناچاری خوردن آنها را مجاز دانسته است.^۳

ج. میانه‌روی

قرآن مجید امت اسلام را با صفت اعتدال و میانه‌روی معرفی کرده و فرموده است: «و کذالک جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس»^۴ و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.» اعتدال و دوری از افراط و تفریط نتیجه عملی شدن آموزه‌های اسلام در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی است. قرآن کریم به منظور تربیت مسلمانانی معتدل، افرادی را به عنوان شاخص دینداری معرفی نموده که سرآمد آنان پیامبر رحمت و مهربان حضرت محمد مصطفی (ص) است.

«لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الآخر و ذکر الله کثیراً»^۵ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا(ص) سرمشقی نیکوست برای آن کسی که به دین

۱. بقره، آیه ۱۸۵.

۲. نساء، آیه ۲۸.

۳. رک: بقره، ۱۷۳؛ انعام، ۱۱۹؛ نحل، ۱۱۵.

۴. بقره، آیه ۱۴۳.

۵. احزاب، آیه ۲۱.

خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.» الگوگیری از آن حضرت مشروط به ایمان به خدا و آخرت و به یاد خدا بودن شده است. وقتی پیامبر(ص) شاخص و معیار مسلمانی در تمامی ابعاد باشد، نباید در اخلاق فردی و اجتماعی از آن حضرت پیشی گرفت: «یا ایها الذی آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم»^۱. آری امتی که از هر نظر معتدل باشد، نه افراط بورزد و نه تفریط، الگوی سایر امتها خواهد بود. رسول مکرم اسلام(ص) و اهل بیت آن حضرت هماهنگ با قرآن کریم سفارش اکید به میانه‌روی کرده‌اند:

۱. از رسول اکرم(ص) چنین نقل شده است: «ایها الناس علیکم بالقصد، علیکم بالقصد، علیکم بالقصد؛^۲ ای مردم، بر شما باد میانه‌روی، بر شما باد میانه‌روی، بر شما باد میانه‌روی.» و نیز آن حضرت فرمود: «خیر الامور اوسطها ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق»^۳ بهترین کارها معتدل‌ترین آنهاست، محبوب‌ترین کارها نزد تو معتدل‌ترین آنها باشد.»
۲. از امیر مؤمنان علی(ع) نیز وارد شده: «خیر الامور النمط الاوسط...؛ بهترین کارها روش میانه است.»^۴ و از منظر امام علی(ع) بهترین شیعیان او کسانی هستند که به صفت میانه‌روی آراسته باشند به گونه‌ای که برای هر الگوپذیری معیار مسلمانی باشند: «خیر شیعتی النمط الاوسط الیههم یرجع الغال و بهم یلحق التالی»^۵.
۳. در روایات متعددی که از اهل بیت(ع) رسیده می‌خوانیم: «نحن الامة الوسطی؛^۶ ما مییم امت میانه.» مقصود این است که اگر نمونه‌های عینی تعالیم دینی را پس از پیامبر(ص) می‌خواهید ببینید ما هستیم. و نیز از آن بزرگواران از جمله از امام باقر(ع) چنین نقل شده

۱. حجرات، آیه ۱.

۲. سنن ابن ماجه، ۲، ۱۴۱۷.

۳. مستدرک، ۸، ۲۵۵، ح ۹۳۸۳.

۴. غررالحکم، ح ۴۹۷۳.

۵. امالی شیخ طوسی، ص ۶۲۵، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة، مؤسسة البعثة، دارالتقافه، قم، اول، ۱۴۱۴ق.

۶. بحارالانوار، ۱۶، ۳۵۷.

است: «الینا یرجع العالی و بنا یلحق المقصر»^۱ غلوکنندگان (افراطیون) باید به سوی ما بازگردند و مقصران باید کوتاهی را رها کرده و به ما ملحق شوند.»

آشکار است که شریعتی با چنین اعتدال و وسعت نظر و اعلام صریح مبنی بر نداشتن تنگ نظری در تشریح دستورالعملهای خود، و داشتن الگوهای معتدل، پیروان خود را به بهانه‌های واهی از دست نمی‌دهد. آموزه‌های دینی اسلام به ویژه در عرصه اجتماعی تماماً سمت و سوی همدلی، وحدت، مدارا و تحمل‌پذیری مسلمانان نسبت به یکدیگر است.

د. گذشت از خطاکاران

از ویژگیهای مهم آیین اسلام طرد نکردن پیروان خود به بهانه ارتکاب خطا و گناه است. از صفات بارز الاهی که در قرآن به کرات از آنها یاد شده، صفات رحمن، رحیم، غفور، رؤوف، عفو و صفاتی دیگر است که بیانگر رحمت و اوسع الاهی به تمامی بندگان از جمله خطاکاران است.

در قرآن کریم به پیامبر سفارش شده تا نسبت به جاهلان و خطاکاران از راه بخشش و حتی طلب آموزش برای آنان وارد شود. در جایی به طور کلی فرموده است: «خذ العفو و أمر بالمعروف و أعرض عن الجاهلین»^۲ گذشت پیشه کن و [به کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب، و در جای دیگری چنین دارد: «فیما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الأمر...»^۳ پس به [برکت] رحمت الاهی با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند، پس از آنان در گذر و برایشان آموزش بخواه و در کار [ها] با آنان مشورت کن.»

در قرآن به مسلمانان خصلت گذشت و طلب آموزش برای همکیشان خود تعلیم داده و فرموده است مؤمنان در دعا به درگاه خدا مردی همکیشان خود طلب مغفرت می‌کنند: «... ربنا اغفر لنا و لإخواننا الذین سبقونا بالإیمان و لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا ربنا إنک رؤوف

۱. بحارالانوار، ۲۲، ۳۳۴.

۲. اعراف، آیه ۱۹۹.

۳. آل عمران، آیه ۱۵۹.

رحیم»^۱ رابطهٔ مسلمانان با یکدیگر صرف نظر از رنگ و نژاد و ملیت و صرف نظر از گرایشهای حزبی، گروهی و مذهبی باید براساس مهربانی و مدارا با یکدیگر (رحماء بینهم) باشد.^۲

خوارج با پوشش جدید

درست است که تفکر خوارج در شکل اولیه آن از بین رفته، ولی باید بهوش بود که همیشه تفکر خارجی‌گری در پوششهای دیگر امت اسلام را تهدید می‌کند. البته بعید نیست به دلیل مخالفت خوارج با حکام بنی‌امیه، و درگیریهای طولانی مدت آنان با یکدیگر، بخشی از حقایق تاریخی ناگفته مانده باشد و دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه با سوء استفاده از بدنامی و سابقهٔ شرم‌آور خوارج، اموری را به ایشان نسبت داده باشد که چندان منطبق با واقعیت نباشد.

به هر حال، هر چه بوده، اکنون کسانی را نمی‌یابیم که با تابلوی خوارج قرون اول تا سوم هجری اظهار وجود کنند. اما نباید غافل باشیم که تفکر خوارج، شیوهٔ آنان در برخورد با مخالفان، تکفیر و لعن و مهدور الدم دانستن مخالفان خود در برخی فرقه‌های اسلامی با نامهای دیگری وجود دارد.

با کمال تأسف در دوران معاصر پدیدهٔ تکفیر از سوی برخی مسلمانان افراطی مطرح شده است. پدیدهٔ شوم افراطی‌گری نگرانیهایی را بین جوانان مسلمان به وجود آورده است. به این دو نمونه توجه کنید.

۱. گروهی از جوانان مصر طی نامه‌ای خطاب به یوسف القرضاوی چنین نوشته‌اند:

شاید آنچه را که برخی روزنامه‌ها و مجلات دربارهٔ (قرائت جدیدی از دین) منتشر ساخته‌اند، یا بر زبانها جاری است. خوانده یا شنیده باشید. طرفداران این طرز تفکر را با نامهای «جماعة التکفیر» یا «جماعة الکهف» یا «جماعة الهجرة» معرفی می‌نمایند. گذشته از گروهها و جماعات دیگری که تحت عنوان و لقب خاصی شناخته نمی‌شوند، تمامی این جریانات را به طور کلی می‌توان تحت عنوان «افراط در تکفیر» مورد بررسی قرار داد، هر چند ممکن است اسباب و موجبات تکفیر نزد هر یک از این گروهها متفاوت باشد.

۱. حشر، آیهٔ ۱۰.

۲. فتح، آیهٔ ۲۹.



در این نامه پس از اشاره به سابقه تکفیر در جهان اسلام از سوی گروههایی مانند خوارج اشاره کرده‌اند که گروه دیگری می‌گویند: بسیاری از مردم که امروزه منتسب به اسلام هستند و خود را مسلمان می‌نامند، در حقیقت مسلمان نیستند.

۲. نامه دیگر از شماری از جوانان کشور یمن است. در این نامه از یوسف القرضاوی چنین استفتا شده است:

فرد مسلمانی که معتقد باشد تمامی افراد امت در یمن و سایر ممالک اسلامی، دانا و نادان، زن و مرد، خواه ملتزم به احکام اسلام باشند یا نباشند، مرتد هستند و کشور یمن و دیگر کشورهای اسلامی در حکم دارالحرب (جبهه جنگ) یا دارالرده (سرزمین ارتداد) می‌باشد، زیرا برگزاری نماز جمعه و جماعات در مساجد صحیح نیست، زیرا نماز گزاردن پشت سر کافران مرتد محسوب می‌گردد، و امر به معرف و نهی از منکر در یک جامعه مرتد یا کافر واجب نیست.^۱ این تفکر به اقلیتی از مسلمانان تعلق دارد، اقلیتی که با ادعای سلفی‌گری و پیروی از اهل حدیث، خود را شاخص مسلمانی دانسته و دیگر مسلمانان را خارج از اسلام می‌دانند.

به جز گروههایی از خوارج که به اندک مناسبتی مخالفان خود را کافر و مستحق مرگ می‌دانند، از منظر عالمان سایر فرقه‌ها جان و مال و آبروی پیروان سایر فرقه‌ها محترم است. حساب اخروی هر فردی با خداست، اما در امور دنیوی، ملاک مسلمان بودن اقرار به شهادتین است؟

با همه تفاوتهایی که فرق و مذاهب اسلامی با یکدیگر دارند، در اصول اساسی اسلام با یکدیگر مشترک‌اند. وقتی همگان ایمان به خدای یگانه دارند، پیامبر را در آنچه آورده، تصدیق می‌کنند، به سوی یک قبله نماز خوانده و قرآنی را که اکنون در دست مسلمانان است، قبول دارند، چرا باید از سلاح تکفیر برای از میدان به در کردن یکدیگر بهره ببرند؟

از هر مسلمانی انتظار می‌رود، به جای کاشتن تخم نفرت و بدبینی و کوبیدن بر طبل تنازعات مذهبی و در صدد تنقیص هم بر آمدن، به جای تمسک به برخی گزارشهای تاریخی که صحت و سقم آن نیاز به بررسیهای جدی و عالمانه دارد، اندکی به سخن طرف مقابل

۱. یوسف قرضاوی، دیدگاههای فقهی معاصر، ترجمه احمد نعمتی، ص ۱۶۹ - ۱۷۱، نشر احسان، اول، ۱۳۸۰.

گوش بسپارد. شایسته نیست صرفاً براساس برخی گزارشهای غیر قطعی یا بر مبنای دیدگاههای شاذ و غیر مشهور یکدیگر را محکوم سازیم. آیا درست است که به بهانه سخنانی که در بیش از ده قرن پیش گفته شده و به اسم فرقه‌ای ثبت شده و اکنون هیچ طرفداری ندارد، مذهبی را بگوییم و بر آن اصرار بورزیم؟!

با توجه به ملاک بودن ظاهر افراد برای حکم مسلمانی و نه باطن آنها، متکلمان و فقیهان بین اسلام و ایمان تفاوت گذاشته‌اند:

اسلام و ایمان

به باور اکثر متکلمان، بین اسلام و ایمان نسبت اعم و اخص است و اسلام معنایی عام‌تر

از ایمان دارد. هر مؤمنی مسلمان هست ولی هر مسلمانی ممکن است مؤمن نباشد.

اسلام همان ایمان است و ایمان، تصدیق به همان چیزهایی است که خداوند تصدق به آنها را لازم کرده و اسلام عبارت از تسلیم بودن و عمل کردن به فرایض الهی است.^۱ به عبارت دیگر، ایمان در صورت بروز عملی، نام اسلام (تسلیم شدن) می‌گیرد.

ثقة الاسلام کلینی در اصول الکافی در تفاوت اسلام با ایمان باری را با عنوان «ان الایمان یشرک الاسلام و الاسلام لایشرک الایمان»،^۲ گشوده است. از مجموع روایاتی که در این باب آمده، نکات ذیل قابل استفاده است:

۱. شیخ طوسی، تیان، ج ۹، ص ۳۹۰.

۲. کلینی، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۵ - ۲۷، ج ۱ - ۵. مشارکت ایمان با اسلام و عدم مشارکت اسلام با ایمان یا از جهت مفهومی است یا از جهت صدق یا از جهت دخول یا از جهت احکام. (شرح اصول الکافی، مولی صالح مازندرانی، ج ۸، ص ۷۷) ۱. مشارکت از جهت مفهوم از این جهت است که مفهوم اسلام در مفهوم ایمان داخل است و عکس آن درست نیست. ۲. مشارکت از جهت صدق یعنی درست است که به مؤمن بگوییم مسلمان، ولی عکس آن درست نیست. ۳. مشارکت به اعتبار دخول، از این جهت است آنچه در مفهوم ایمان داخل است در مفهوم اسلام هم هست، ولی عکس آن درست نیست. ۴. مشارکت در احکام از این جهت که احکام و آثار اسلام مانند حفظ خون، ادای امانت، جواز ازدواج، برای ایمان ثابت است، ولی عکس آن درست نیست، یعنی احکام مترتب بر ایمان (مانند ثواب، نذر برای مؤمن، آزاد کردن مومن) برای اسلام نیست.

۱. نسبت بین اسلام و ایمان، عموم و خصوص مطلق است. هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.^۱ همانند رابطه‌ای که بین کعبه و مسجد الحرام است، هر نقطه‌ای از کعبه، مسجد است، ولی هر قسمتی از مسجد کعبه نیست.

«الاسلام یحقن به الدم و تؤدی به الامانة، و یستحل به الفرج، والثواب علی الایمان».^۲ اسلام، اقرار به شهادتین است که با وجود آن جان و مال در امان است، ولی ایمان عبارت از اقرار به زبان و اعتقاد قلبی و عمل با جوارح است که با انجام اعمال، افزایش و با ترک اعمال کاهش می‌یابد. هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست. نسبت مؤمن و مسلمان نسبت کعبه و مسجد است. هر کس داخل کعبه شود، داخل مسجد هم شده، ولی چنین نیست که هر کس داخل مسجد شود داخل کعبه شده باشد.^۳

۲. در تحقق ایمان، علاوه بر وجود اسلام و رسوخ آن در قلب (تصدیق قلبی)، عمل به تعالیم و قبول ولایت اهل بیت عصمت نیز شرط است.^۴

۳. در تحقق اسلام، به جا آوردن مناسک مهم اسلامی مانند نماز، روزه، حج و همراهی با جماعت مسلمین، اجمالاً شرط است و بدین وسیله فرد منتسب به مؤمنان بوده و از جبهه کفر خارج است.

۴. از نظر ظاهری و اجرای احکام و حدود، بین مسلمان و مؤمن تفاوتی نیست، بلکه تفاوت در قرب به خدا و پاداش اخروی است.

اسلام و ایمان با اینکه از نظر لفظی متفاوت‌اند و هر یک مسمایی جز دیگری دارد، بین آنها تلازم و جودی است. اسلام و ایمان واقعی از این نظر مانند شهادتین‌اند. شهادت به

۱. در روایتی از امام رضا(ع) همین مطلب آمده است: «... وأن الاسلام غیر الایمان و [کل] مؤمن مسلم،

ولیس کل مسلم مؤمن...» (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۳۳).

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۴.

۳. اشاره به روایتی از امام باقر(ع) که آن حضرت در تفاوت بین ایمان و اسلام چنین فرمود: ... والاسلام

لا یشکر الایمان والایمان یشکر الاسلام وهما فی القول والعمل یجتمعان، كما صارت الکعبة فی المسجد

والمسجد لیس فی الکعبة وكذلك الایمان یشکر الاسلام والاسلام لا یشکر الایمان.»

۴. پاداش اخروی مترتب بر ایمان است.



رسالت پیامبر(ص) غیر از شهادت به وحدانیت خداوند است، ولی شهادت به رسالت، مستلزم شهادت به توحید نیز هست. اگر کسی اسلام نداشته باشد ایمان نیز ندارد و اگر ایمان نداشته باشد اسلام هم ندارد. نه مؤمن خالی از اسلام و نه مسلم خالی از ایمان است. مقصود از تلازم این نیست که اسلام همان ایمان و ایمان همان اسلام باشد. اسلام یا ایمان اگر به تنهایی ذکر شوند، مشتمل بر دیگری نیز می‌شوند و اگر با هم ذکر شدند، از هر یک معنایی مستقل از دیگری مقصود است. و این دو مصداق این قاعده‌اند: «اذا اجتماعا افترقا و اذا افترقا اجتماعا». هر وقت با هم در یک عبارت به کار رفته باشند تفاوت معنایی دارند و هر گاه به صورت جداگانه استعمال شده باشد به یک معنا می‌باشند. اگر اسلام و ایمان در یک سیاق وارد شدند، مقصود از ایمان تصدیق قلبی و مقصود از اسلام، انقیاد ظاهری است. اما اگر یکی از آنها بدون دیگری به کار رود، شامل دیگری هم می‌شود مانند این آیات: «و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یابنی إن الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن إلا و أنتم مسلمون»^۱ «بلی من أسلم وجهه لله و هو محسن فله أجره عند ربه و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»^۲. اسلام در این آیات به معنای ایمان نیز هست. این دو از نظر کاربردی مثل مسکین و فقیر هستند، که اگر هریک به تنهایی آمد شامل دیگری هم می‌شود و اگر با هم آمدند هریک مصداقی جداگانه دارد. اسلام نام اعمال ظاهر و ایمان نام عقاید باطنی است ولی در آیه «ان المسلمین والمسلمات و المؤمنین والمؤمنات...»^۳ بین ایمان و اسلام به دلیل عطف مؤمنین و مؤمنات بر مسلمین و مسلمات بر یکدیگر تفاوت وجود دارد.

اقرار به شهادتین، معیار مسلمانی

از منظر اکثر متکلمان و فقیهان اسلام، اثبات مسلمانی به شهادتین است و ایمان نیز امری قلبی است که جز خدا کسی از آن آگاهی ندارد و نمی‌توان به حدس و گمان به اثبات و نفی آن پرداخت! در منابع فریقین از رسول خدا(ص) روایتی نقل شده که بر اساس آن هر کس

۱. بقره، آیه ۱۳۳.

۲. بقره، آیه ۱۱۲.

۳. احزاب، آیه ۳۵.



به وحدانیت خدا و رسالت آن حضرت ایمان آورد، مسلمان است. آن حضرت جهاد با غیر مسلمان را تا زمانی روا دانست که توحید و رسالت را نپذیرد، اما هر کس به توحید گواهی داد و به رسالت پیامبر ایمان آورد، خون و مال او محترم است، حساب افراد (که آیا در باطن هم پایبند به ایمان خود هستند یا نه) بر خداوند است. همین فرمایش را هنگامی که امام علی(ع) عازم نبرد در ماجرای خیبر بود به آن حضرت فرمود.

محدثان بزرگ اسلامی روایت کرده‌اند که اسامه بن زید، مردی را که هنگام جنگ اقرار به کلمه توحید (لا اله الا الله) کرد به قتل رساند، رسول خدا(ص) پس از اطلاع از ماجرا، اسامه را به شدت سرزنش کرد و فرمود: آیا بعد از اینکه گفت: «لا اله الا الله» او را کشتی؟! اسامه گفت: از ترس شمشیر گفت: «لا اله الا الله». رسول خدا(ص) فرمود: مگر تو قلب او را شکافتی؟! سیره پیامبر اکرم(ص) چنین بود که هر گاه کسی اقرار به توحید می‌کرد و می‌گفت: «لا اله الا الله»، مسلمانی او را می‌پذیرفت و از هر گونه تعرض در امان بود.

ابن حزم از خالد بن ولید روایت کرده که به حضرت رسول عرض کردم: «رب رجل يقول بلسانه ما ليس في قلبه؛ چه بسا مردی به زبان ادعایی بنماید که در قلبش به آن معتقد نباشد؟» پیامبر(ص) در پاسخ فرمود: «إني لم أبعث لأشق عن قلوب الناس؛^۱ من برای این مبعوث نشدم تا دل‌های مردم را بشکافم (بینیم ایمان دارند یا نه).» از منظر سران مذاهب و عالمان روشن بین و جامع‌نگر معیار مسمانی همان است که از پیامبر اکرم(ص) نقل شد.

معیار مسلمانی از دیدگاه امامیه

از نظر فقهای امامیه اسلام با ابراز شهادتین محقق می‌شود و هر کافری پس از شهادتین حکم به طهارت او می‌شود.^۲ به عقیده شیخ صدوق مسلمانی با اقرار به شهادتین حاصل می‌شود و با اقرار به شهادتین خون و مال او محترم است. سید مرتضی در معیار کفر را فقط به دست شارع می‌داند و امری اجتهادی نمی‌داند. وی می‌گوید: تعیین حد کفر با دلایل

۱. ابن حزم، الفصل فی الملل، ج ۳ ص ۱۱۵؛ ابن تیمیّه، الايمان والكفر فی الكتاب والسنة، ج ۱، ص ۶

۲. علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۸؛ کشف الغطاء، ج ۲، ص ۱۰۶، ۱۰۷، به نقل از موسوعة الفقه الاسلامی

المقارن، ج ۱۰، ص ۲۸۳.

سمعی مقدور است.^۱

دیدگاه سید مرتضی مورد قبول شیخ طوسی نیز قرار گرفت.^۲ پس از آن تمامی فقهای شیعه در آثار فقهی خود همین دیدگاه را مورد تأیید قرار داده‌اند^۳ و نوشته‌اند: اگر کافر شهادتین بگوید، یعنی به یگانگی خدا و نبوت خاتم الانبیا شهادت بدهد، به هر لغتی که باشد، مسلمان می‌شود.^۴

صاحب جواهر از روایاتی که در باب اسلام و ایمان و تفاوت آنها وارد شده نتیجه‌گیری کرده که اسلام گاهی مترادف با ایمان است و گاهی بر کسانی که ولایت (امامان معصوم) را قبول ندارند اطلاق می‌شود و گاهی صرفاً به ابراز شهادتین گفته می‌شود. مقابل هر سه اطلاق مذکور کفر نیز وجود دارد چنان که گاهی کلمه مؤمن بر دسته اول و مصدقان به ولایت اطلاق می‌شود. بنابراین، احتمال دارد اخبار بسیاری که راجع به تکفیر منکران علی (ع) یا سایر امامان (ع) وارد شده، کافر در برابر مؤمن به معنای دوم (منکران ولایت) مقصود باشد نه کافر اصطلاحی.^۵ مراجع تقلید شیعه در رساله‌های عملیه خود به این مطلب تصریح کرده و نوشته‌اند: اگر کافر شهادتین بگوید، یعنی به یگانگی خدا و نبوت خاتم الانبیا شهادت بدهد، به هر لغتی که باشد، مسلمان می‌شود.^۶

صاحب جواهر با استناد به تاریخ اسلام می‌گوید با اینکه شمار زیادی از صحابه در دوران پیامبر (ص) و پس از آن و نیز اصحاب جمل و صفین و بلکه تمامی اهل شام و اکثر مردم مکه

۱. سید مرتضی، الذخیره، ص ۵۳۴.

۲. شیخ طوسی، تمهید الاصول، ص ۶۳۵ و الاقتصاد، ص ۲۷.

۳. ر.ک: امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۳۲ و توضیح المسائل مراجع تقلید: سید علی سیستانی، ص ۴۵.

مسئله ۲۱۲: شیخ لطف‌الله صافی، ص ۴۱، مسئله ۲۱۲: میرزا جواد تبریزی، ص ۳۸، مسئله ۲۱۲.

۴. توضیح المسائل مراجع از جمله سید علی سیستانی، ص ۴۵، مسئله ۲۱۲: لطف‌الله صافی، ص ۴۱، مسئله

۲۱۲: میرزا جواد تبریزی، ص ۳۸، مسئله ۲۱۲: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۳۲.

۵. جواهر الکلام، ج ۶، ص ۵۹ و ۶۰.

۶. توضیح المسائل مراجع از جمله سید علی سیستانی، ص ۴۵، مسئله ۲۱۲: لطف‌الله صافی، ص ۴۱، مسئله

۲۱۲، میرزا جواد تبریزی، ص ۳۸، مسئله ۲۱۲، تحریر الوسیله امام خمینی، ج ۱، ص ۱۳۲.





با اینکه دشمن امیر مؤمنان(ع) و فرزندان آن حضرت بودند، در عین حال معاشرت و معامله با آنان نزد شعبه ممنوع نبود. در مورد بنی‌امیه و بنی‌عباس و پیروان آنان نیز همین حالت وجود داشت، چرا که هیچ‌کدام از افراد یاد شده تحت عنوان نواصب قرار نمی‌گیرند.^۱

حرية تکفير

در میان امت اسلام همیشه اقلیتی بوده‌اند که با اندک بهانه‌ای با مخالفان خود با حرية تکفير برخورد می‌کرده‌اند. در قرن آغازین اسلام خوارج با همین حرية به جان مسلمانان بی‌گناه افتادند. ترور و خشونت‌طلبی لجام‌گسیخته خوارج منتهی به جنگ نهروان شد و شمار زیادی از مسلمانان و البته بیشتر خوارج به کام مرگ کشیده شدند. به باور اولین فرقه خوارج یعنی «محکمه»، ارتکاب حتی یک گناه موجب خروج از دایره اسلام و الحاق به کفر می‌شود.^۲ افراطی‌تر از محکمه، فرقه «ازارقه» اند که می‌گویند اگر کسی حتی جزئیات معتقدات ایشان را نپذیرد، جان و مال و اولاد و عیال او مباح است.

مواضع تند و افراطی خوارج با گذشت زمان کمی تعدیل شد و فرقه‌های دیگری از خوارج هر گناهی را موجب خروج از اسلام ندانست.^۳

به هر صورت، جریان تکفير در امت اسلامی فراگیر نشد متکلمان و فقیهان مسلمان با پیروی از قرآن و سنت و سیره پیامبر اسلام(ص) بین اسلام و ایمان تفاوت گذاشتند و حکم ایمان را در دنیا با حکم آن در آخرت تفکیک نمودند. برخی بین تکفير نوع با تکفير شخصی تفاوت گذاشتند.

تکفير نوع یعنی اینکه مثلاً می‌گوییم کمونیستها کافر هستند. یا اینکه می‌گوییم: اگر کسی فلان حرف را بزند، کافر است. تکفير شخص بدین معناست که شخص معینی را تکفير کنیم. ابن تیمیه علی رغم تندرویهایی که از وی سراغ داریم، بین تکفير نوع و تکفير شخصی تفاوت گذاشته و راجع به تکفير شخص، محتاطانه سخن گفته است.

۱. جواهر الکلام، ج ۶، ص ۵۹ و ۶۰.

۲. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۴۲.

۳. الفرق بین الفرق، ص ۶۳.

وی می‌گوید: گفتار انسان، گاه موجب کفر است و بدون تردید، باید به کفر قائل آن حکم صادر کرد و گفت: هر کس چنین بگوید کافر است. اما اگر شخص معینی همان سخن را گفت، حکم به کفر او داده نمی‌شود تا اینکه برهان بر او اقامه گردد، مثلاً خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا»^۱ همانا آنان که اموال یتیمان را ظالمانه می‌خورند جز این نیست که آتش را به شکم‌های خود می‌ریزند و به زودی در آتش شعله‌ور افکنده می‌شوند.»

این نص قرآنی و سایر نصوصی که متضمن وعید می‌باشند، حق‌اند، اما به استناد این آیه و مشابه آن، درباره یک شخص معین از اهل قبله نمی‌توان حکم کرد که اهل آتش است. زیرا ممکن است آن وعده‌ها به دلیل از میان رفتن شرط یا ثبوت مانعی بر او واقع نگردد. گاهی اوقات حکم تحریم به او نرسیده است، گاه از عمل حرام توبه می‌کند و گاه اعمال نیک بسیاری دارد که مجازات فعل حرامش را از میان می‌برد، و گاه به مصائب و سختی‌هایی دچار می‌شود که گناهانش را می‌پوشاند، و گاه مورد شفاعت شفیع قرار می‌گیرد که خداوند شفاعتش را می‌پذیرد. گاه ممکن است این نصوص به او رسیده، اما هنوز از نظر او به اثبات نرسیده‌اند یا اینکه هنوز توان فهم آن را تحصیل نکرده است. بعضی اوقات شبهاتی پدید می‌آید که خداوند بدان جهت او را معذور می‌دارد.

ابن تیمیّه در جای دیگری گفته است نظر پیشوایان مذاهب مبتنی بر همین تفکیک بین نوع و شخص است.^۲

یوسف قرضاوی به درستی بر نکته مهمی پای فشرده است وی می‌گوید: توجه به پیامدهای تکفیر مانند جدایی زن و شوهر، خروج فرزندان تحت تکفل، طرد از جامعه اسلامی، عدم ارث‌بری، جاری نشدن احکام میت مسلمان بر او در صورت فوت، ما را بر آن می‌دارد که در تکفیر افراد جانب احتیاط و دقت را نگه داریم و تقوا را در نظر داشته باشیم.

۱. نساء، آیه ۱۰.

۲. دیدگاه‌های فقهی معاصر، یوسف قرضاوی، ترجمه احمد نعمتی، ص ۱۷۵ - ۱۷۷، به نقل از رسائل المرادنیة،

تألیف ابن تیمیّه.



کفر منکر ضروری دین

آری، خوارج، غلات، بت پرستان و مجسمه حقیقی از جهت اینکه منکر یکی از ضروریات هستند، محکوم به کفرند، ولی کسانی که عقیده‌ای دارند که مستلزم انکار ضروری دین است، محکوم به کفر و نجاست نیستند، مانند مجسمه اسمی (کسانی که قائل به جسمیت خدا هستند، اما می‌گویند جسمیت او با جسمیت اجسام مادی تفاوت دارد) و مجبره.^۱ ضروری دین به اقتضای فرق و مذاهب و زمان و شرایط افراد متفاوت است. امامت از نظر مذهب امامیه از ضروریات دینی است، ولی از نظر سایر مذاهب از ضروریات نیست. شیخ طوسی نیز با توجه به حوادثی که پس از رحلت رسول اکرم (ص) به وجود آمد و با توجه به تفسیرهای مختلفی که از متون وجود دارد، علم به مسئله امامت را از نوع علم ضروری مانند سایر ضروریات در نزد مسلمانان نمی‌داند.^۲ آری، مودت به اهل بیت پیامبر (ص) از ضروریات دین اسلام است. از این رو نواصب محکوم به نجاست‌اند.

منکران وجود نص بر (امامت) امیر مؤمنان (ع) در این دوران نیز حکم به طهارتشان می‌شود. به گفته صاحب جواهر ما یقین داریم که امامان (ع) و اصحاب آنان با فرقه‌های مختلف شیعه، سران آنان و بنیانگذاران مذاهب غیر شیعی معاشرت داشته‌اند و این قطعاً از روی تقیه نبوده است. روشن است که ملاک اصلی اسلام یعنی ابراز شهادتین در فرق اسلامی وجود دارد. روایتی از امام صادق در پاسخ به پرسش یکی از یارانش نقل شده که براساس آن مخالفان شیعه محکوم به اسلام‌اند. حضرت فرمود: «الاسلام فهو الظاهر الذی علیه الناس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و اقام الصلوة و ایتاء الزکاة و حج البيت، و صیام شهر رمضان، و قال: الايمان معرفة هذا الامر مع هذا فان اقربها و لم يعرف هذا الامر کان مسلماً و کان ضالاً».^۳ اسلام عبارت از ظاهری است که مردم بر آن قرار دارند، یعنی گواهی به توحید در رسالت پیامبر اسلام (ص)، به پا داشتن نماز، ادای زکات، حج خانه خدا

۱. جواهر الکلام، ج ۶، ص ۵۰ - ۵۵.

۲. الرسائل العشر، ص ۱۲۱.

۳. شیخ حر عاملی، الفصول المهمة فی اصول الإمامة، ج ۱، ص ۴۲۹؛ علی نمازی، مستدرک سفینه البحار، ج ۵۲، ص ۱۱۲.

و روزه ماه رمضان. سپس فرمود: ایمان عبارت است از: معرفت به آنچه گفته شد، به علاوه این امر (ولایت اهل بیت پیامبر). اگر کسی به آنچه مربوط به ظاهر اسلام است اقرار کرد و نسبت به ولایت اهل بیت (ع) معرفت نداشت مسلمان هست، ولی (به جهت نداشتن ولایت اهل بیت) گمراه است. اخبار دیگری نیز به همین مضمون از امامان معصوم (ع) نقل شده است.^۱ فقها منکر ضروری دین را کافر می‌دانند، گرچه بحث دارند که آیا فی نفسه موجب کفر است یا از این جهت که کاشف از انکار نبوت است. اگر از جهت کاشفیت باشد، برخی گفته‌اند در صورت احتمال شبهه از ناحیه شخصی در ضروری دین، محکوم به کفر نیست.^۲

معیار مسلمانی از نگاه اهل سنت

از نگاه سایر ائمه مذاهب اسلامی و فقهای آنان نیز اقرار به شهادتین در اثبات مسلمانی کافی است. ابوحنیفه که در شهر کوفه محضر امام صادق حاضر می‌شده و از آن حضرت بهره می‌برده^۳ گفته است: ما هیچ مسلمانی را به سبب گناهی که انجام داده مشروط بر آنکه آن را حلال نداند تکفیر نمی‌کنیم و او را از زمره اهل ایمان خارج نمی‌کنیم، بلکه او را مؤمن می‌نامیم.^۴ امام مالک که در مدینه از محضر امام صادق بهره می‌برده،^۵ همانند ابوحنیفه نطق به شهادتین را در اثبات اسلام کافی می‌داند. دیدگاه شافعیه در این مورد با دیدگاه حنفیه یکسان است.^۶ شافعی در کتاب الأم، پس از نقل روایتی که از رسول خدا نقل شد، گفته است: ملاک حسابرسی خداوند، از بندگان باطن آنها است، اما معیار برخورد بندگان او با یکدیگر براساس

۱. ر.ک: جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۶، ص ۵۸ - ۵۷.

۲. جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۹، شیخ صدوق، الهدایة، ص ۵۳.

۳. ابوحنیفه در ستایش امام صادق (ع) می‌گوید: «ما رأیت افقه من جعفر بن محمد الصادق؛ فقیه تر از جعفر بن محمد (ع) کسی را ندیدم.»

۴. ابوحنیفه، نعمان بن ثابت، شرح کتاب فقه الاکبر، ص ۱۷.

۵. مالک درباره امام صادق می‌گوید: «کان من العلماء الزهاد الذین یخشون الله.» فلسفه التشریح فی الاسلام،

بیروت، دارالعلم للملایین، پنجم، ص ۷۹، ۱۹۸۰.

۶. موسوعة الفقه الاسلامی المقارن، ج ۹ - ۱۰، ص ۲۸۳.

اقرار ظاهری است که گاهی کاشف از تصدیق قلبی است و گاهی نیز چنین نیست.^۱ از ابویوسف درباره کیفیت اسلام آوردن پرسیده شد. ابویوسف پاسخ داد: کسی که می‌خواهد مسلمان شود بگوید: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله، و اقرار کند به آنچه پیامبر اسلام از ناحیه خداوند آورده و از دین قبلی خود تبری بجوید.^۲ زیدیه^۳ و ظاهریه^۴ نیز ملاک دخول در اسلام را نطق به شهادتین می‌دانند.

امام فخر رازی در کتاب المحصل خود درباره موضوع تکفیر گفته است: کفر، عبارت از انکار چیزی است که علم ضروری داریم پیامبر(ص) آن را از جانب خداوند آورده است. بنابراین، هیچ کس از اهل قبله را نباید تکفیر کرد. زیرا ما نمی‌دانیم که آیا آنچه را ضروری است منکر هستند یا نه. خواجه نصیر پس از نقل کلام فخر رازی گفته است: این سخن مبتنی بر حد ایمان است (که قبلاً اشاره کرد که حد ایمان، عبارت از تصدیق است) و این گفته از سخن دیگران به احتیاط نزدیک‌تر است، زیرا در تکفیر مسلمانان خطر بزرگی وجود دارد.^۵

ابن تیمیه نوشته است: مسلمانان اعم از سنی و بدعت‌گذاران (ابن تیمیه غیر اهل سنت و جماعت را بدعت‌گذار می‌داند) نسبت به امور ذیل اتفاق نظر دارند: ۱. وجوب ایمان به خدا، فرشتگان، کتابهای نازل شده از سوی خدا، پیامبران و روز آخرت. ۲. وجوب نماز، زکات، روزه و حج. ۳. هرکس از خدا و رسول او طاعت کرد، وارد بهشت خواهد شد. ۴. هر کس به رسالت محمد(ص) ایمان نداشت، کافر است. ابن تیمیه سپس اضافه کرد اختلاف در برخی احکام فرعی در مقایسه با آنچه مورد اتفاق است، امر کوچکی به حساب می‌آید.^۶

۱. موسوعة الفقه الاسلامی المقارن، ج ۹ - ۱۰، ص ۲۸۳.

۲. الفقه الاسلامی المقارن، الشهيرة بموسوعة جمال عبد الناصر الفقهية المجلس الاعلى للشؤون الاسلامية مج ۵، ج ۹ - ۱۰، ص ۲۸۲.

۳. موسوعة الفقه الاسلامی المقارن، مج ۵، ج ۹ - ۱۰، ص ۲۸۲ به نقل از البحر الزخار.

۴. همان، به نقل از المحلی، مسئله ۲۱۹۵.

۵. تلخیص المحصل، ص ۴۰۵.

۶. ابن تیمیه، الايمان، ص ۳۰۸، دارالفکر.

ابن تیمیه تکفیر فرق مسلمین نسبت به یکدیگر و نیز حلال شمردن خون و مال یکدیگر را به دو جهت از بدعت‌های بسیار زشت دانسته است:

۱. از این جهت که گروه تکفیر شده بدعتی مهمتر از گروه تکفیر کننده ندارد. چه بسا گروه تکفیر کننده بدعت‌های بزرگ‌تری داشته باشد.

۲. بر فرض فرقه‌ای به نظر فرقه‌ای دیگر دارای بدعت باشد، برای اهل سنت روا نیست که هر کسی را به خاطر خطایی که به نظر آنها فرقه‌ای دیگر دارد تکفیر نماید. مگر خداوند نفرموده: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا؛^۱ پروردگارا اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم ما را مؤاخذه نکن.»

سران وهابیت که مدعی پیروی از اندیشه‌های ابن تیمیه هستند. اگر در ادعای خود صادق باشند، نباید مخالفان فکری و اعتقادی خود را به شرک و کفر متهم نموده و فتوا به قتل آنان بدهند. ابن تیمیه صریحاً بدعت‌گذاران (به زعم خودش) را با سایر مسلمانان در اموری که یاد شد، هم‌نظر می‌داند. از جمله کسانی که ابن تیمیه به عنوان فرقه‌ای از مسلمانان نام برده شیعه (مقصود از روافض در عبارت ایشان شیعیان امامیه هستند) است. ابن قیم نیز می‌گوید: هر گاه کسی گفت: «لا اله الا الله محمد رسول الله» به اتفاق (علمای اسلام) مسلمان است. با این حال، جای پرسش است که چرا برخی از علمای وهابی شیعیان را مشرک دانسته و عده‌ای جاهل را علیه شیعیان تحریک می‌کنند! با اینکه در منابع حدیثی از رسول خدا به صورت متعدد از تکفیر مسلمانان نهی شده است. در یک حدیث چنین آمده است: «كُفُّوا عَنِ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا تَكْفُرُوهُمْ بِذَنْبٍ، فَمَنْ أَكْفَرَ أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَهُوَ إِلَى الْكُفْرِ أَقْرَبُ؛^۲ از تکفیر کسانی که لا اله الا الله می‌گویند خودداری کنید و اهل لا اله الا الله (موحدان) را به خاطر گناهی که مرتکب شده‌اند تکفیر نکنید پس هر کس اهل لا اله الا الله (موحدان) را تکفیر کند خودش به کفر نزدیک‌تر است.» در حدیث دیگری آمده است: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَهُوَ كَقَتْلِهِ،

۱. بقره، آیه ۲۸۶.

۲. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۱۱؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۷۵؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۳،



ولعن المؤمن کقتله؛^۱ اگر شخصی به برادر (دینی)ش بگوید ای کافر! به منزله قتل او می باشد
لعن برادر دینی نیز به م نزله قتل اوست.»

خارجی گری در دوران معاصر

در همین زمان که دلسوزانی از امت اسلام، اتحاد مسلمانان و تقریب بین مذاهب اسلامی را دنبال می کنند و در همین دورانی که همه پیروان مذاهب به برکت وسایل ارتباطی و امکانات چاپ و نشر و کتابخانه های بزرگ و امکان مسافرت به دوردست ترین نقاط در حداقل زمان به راحتی می توانند از مواضع و دیدگاه های یکدیگر اطلاع حاصل کنند، آری در همین دوران، شاهدیم که کسانی به بهانه دفاع از سنت و صحابه، چماق تکفیر و لعن را بر مخالفان خود بلند کرده با تحریک برخی ساده اندیشان، آنان را به خشونت و مسلمان کشی وادار می کنند. آن کسانی که با بستن کمر بند انفجاری بی محابا خود را به جمعیتی رسانده و با عملیات انتحاری، خود و جمع دیگری از مسلمانان بی گناه را به کام مرگ می کشانند، با کدام پشتوانه عقیدتی این رفتارهای ضد انسانی را مرتکب می شوند؟ این رفتارها چه تفاوتی با اقدامات خوارج در قرون گذشته دارد؟

تنگ نظرانی هستند که مسلمانی را با نگاه محدود خود ارزیابی می کنند، هر فکر مخالفی را مساوی با شرک می دانند. برخی از این افراد شیعیان را به خاطر اعتقاداتشان مشرک دانسته، هر نوع معامله ای را با آنان حرام کرده و آنان را مستحق قتل می دانند.^۲

غافل از آنکه معیار برخورد مسلمانان با یکدیگر باید آن چیزی باشد که پیامبر در بازگشت از آخرین حج خود خطاب به مسلمانان فرمود: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيَّ حَرَامٌ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِى بَلَدِكُمْ هَذَا فِى شَهْرِكُمْ هَذَا»^۳ همانا خون، مال و آبروی شما همانند حرمت این روز (یکی از ایام ذی حجه) و این ماه و این سرزمین (مکه) محترم است.»

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۶۳۴، شماره ۸۲۶۶.

۲. سیحانی، الايمان و الكفر فى الكتاب والسنة، ص ۸۴. در این اثر متن استفتا و فتاوی یکی از علمای وهابى در این باره آمده است.

۳. ابن تیمیہ، مجموع الفتاوى، ج ۳، ص ۲۸۲ - ۲۸۸.